

# صادق، فرزانه، فرزانه صادق!

نقد کتاب «آشنایی با صادق هدایت»

زندگی نامه نویسی هنرمند برجسته، کسی که به علت داشتن مختصات استثنایی به شهرت خاص و خیره کننده‌ای رسیده در ادبیات معاصر ما هنوز در جایگاه واقعی خود قرار نگرفته است، دلایلش شاید زیاد باشد یک مورد مهم و قابل ذکر آن، محیط سرکوفته ادبی و هنری ما است که چه برای زندگی نامه نویسی و چه برای اطرافیان و نزدیکان آن چهره‌ای که موضوع کار تحقیق و نگارش زندگی نامه نویسی قرار می‌گیرد قبول حقیقت یا بخشی از حقیقت توهمات بی‌وجود می‌آورد گاه ارزش ادبی کار زندگی نامه نویسی در حُب و بغض‌ها، حسادتها و تنگ‌نظری‌های مستقدها بانه زیر سخت‌ترین ضربه‌ها می‌رود. مطلق‌نگری، خوب خوب بودن، یا بد بد بودن واقعه را از لطف و هیجان راستین خود کنار می‌زند. اما در جهان بزرگ ادبیات این رشته کار ارزش گذاری شده و زندگی نامه نویسان در کار خود گاه به آنچنان مرحله‌ای از موفقیت و اعتبار می‌رسند که چون کاشف یک پدیده و یا خالق یک اثر ناب هنری مورد ستایش قرار می‌گیرند. داستایفسکی که زندگی نامه دستمایه کار دهها زندگی نامه نویسی در سرتاسر جهان شده، نوشته است: «برای اینکه بتوانیم از کلیه تحولات درونی نویسنده‌ای که منشاء فعالیت‌های مهم پدیدار شدن آثاری شده آگاهی یابیم نباید از شناسایی کوچکترین جزئیات مربوط به زندگی آن نویسنده غفلت کنیم. خطوط ریز جزئیات کوچک زندگی را نباید دست کم بگیریم چون مجموع همین هاست که ماهیت آن شخص را روشن می‌کند. گاه استقبال خوانندگان ادبیات جدی از اثر زندگی نامه نویسی به مرحله‌ای می‌رسد که کار خلاقه نویسنده‌ای که زندگی نامه‌اش تحقیق و تألیف شده تحت الشعاع قرار می‌گیرد، و رازهای



۵ م. ف. فرزانه - پاریس - فروردین ۱۳۷۲ - عکس از علی دهباشی

کشف می‌شود که از چشم سرسخت‌ترین منتقدین و مفسرین ادبی دور می‌ماند، کلیدی به دست می‌آید که پیچیدگی‌های بخش و یا بخش‌هایی از اثر ادبی باز می‌شود در واقع کار زندگی‌نامه‌نویس بی‌آنکه خود بخواند و یا از پیش برای دستیابی به این کلید تدارکی دیده باشد در عمل منجر به این رازگشایی‌ها می‌شود، به عنوان مثال می‌توانم به نکته‌ای از کاری که صاحب این قلم در تألیف و تکمیل گزارش «خودکشی صادق هدایت» انجام داده اشاره کنم. گزلیک یا کاردی که در بوف کور برای مثله کردن پیکره‌ای به کار گرفته می‌شود از نظر برخی از مفسرین این اثر، تأثیر گرفته از تماشای فیلم مطب دکتر گالیگاری دانسته شد. از نظر نگارنده که بیش از دو دهه وقت و حوصله برای نوشتن این زندگی‌نامه گذاشته مورد حل شده بود، اما وقتی به نقل خاطرات محمود هدایت از دوران کودکی زندگی نویسنده بوف کور گوش و هوش سپرده بودم دانستم که این کارد یا گزلیک فیلم مطب دکتر گالیگاری نبوده، تیغ جراحی را صادق هدایت در کودکی و در منزل عمویش مازور سلیمان قلی‌خان هدایت از نزدیک دیده و آن هنگامی است که صادق و محمود هدایت به تماشای اسب منزل عمو رفته بودند و بیطاری با تیغ بلند خود بینی اسب بیمار عمو را شکافته، خون فواره زده تا راه تنفسی اسب باز شود، صحنه‌ای که تماشای آن صادق را چنان متشنج می‌کند و از هوش می‌برد که دور از چشم دیگران در جوی آب می‌افتد. گناه شخصیت، شهرت و آثار ادبی خلاقه خود زندگی‌نامه‌نویس نیز تحت تأثیر چنین تألیفی از نظرها پنهان می‌ماند. م. ف. فرزانه که پس از انتشار کتاب آشنایی با صادق هدایت در میان اهل کتاب نام آشنا و مشهوری شده داستان‌نویس مهم و مطرح

است. دو ژمان - چار درد و خانه - چند مجموعه داستان و چندین ترجمه از اشتفان ژوایگ، سارتر، موآم، گوگول، فروید و قرنطینه فریدون هویدا از او منتشر شد. اما اکنون، یکسال پس از انتشار کتاب آشنایی با صادق هدایت به ندرت کسی متوجه آن آثار می‌شود، شهرت عام این نویسنده و بحث درباره ارزش ادبی کارهای او غالباً به همین کتاب ارتباط پیدا می‌کند، چرا که از میان دهها کتاب و صدها مقاله‌ای که تاکنون درباره صادق هدایت منتشر شده اثر او به دلیل ویژگی‌هایی که دارد کار شاخصی شده و کمتر هدایت‌نویس و یا هدایت‌شناسی را سراغ داریم که از مطالعه اثر او لذت نبرده و یا لب به تحسین نگشوده باشد. اثر او را گرچه نمی‌توان یک زندگی‌نامه، با تعریف کلاسیک دانست اما دارای آن چنان ویژگی‌هایی است که برای شناخت بیشتر و درست‌تر هدایت هیچکس بی‌نیاز از مطالعه این کتاب نیست، و اگر بکشیم تا به امروز هیچکس چون فرزانه و در کتابی که نوشته توانسته ما را با صادق هدایت آشنا کند سخن به اغراق نگفته‌ایم:

«در سیر تاریخی جوامع، موقعیت‌های حساسی پیش می‌آید که فردی، به علت داشتن مختصات استثنائی، مشهور می‌شود. نه تنها مشهور می‌شود، بلکه به اندازه‌ای ذهن‌ها را به خود جلب می‌کند که اطرافیان دور و نزدیکش، درباره‌ی او افسانه‌ها می‌سازند و به مرور زمان این افسانه‌ها جایگزین واقعیت زندگی آن فرد می‌گردد. چنین موقعیت‌های ممتازی بسیار نیست و افرادی که از آن‌ها برخوردار می‌شوند انگشت‌شمارند، زیرا کسانی شایسته‌ی شهرت پایدار هستند که آثار بدیع و شاید نوبخ‌آمیزی از خود بر جای می‌گذارند و برخوردارشان با پیش‌آمدهای غیر معمولی اتفاقی نیست. صادق هدایت نمونه‌ای از چنین افراد برگزیده است، ابتدا در وضع تاریخی خاصی قرار گرفت و بدون علت ظاهری معروف شد و هنگامی که شهرتش دامنه یافت، با سوادان ایران به قدری به او پیرایه بستند که سرنوشتش را افسانه‌وار ساختند...»<sup>۲</sup>

بعد می‌نویسد: «صادق هدایت در واقع که بود؟ چگونه زندگی می‌کرد؟ چه کرده بود؟ چه افکاری داشت؟ چگونه ادبیات و مخصوصاً ادبیات فارسی را متأثر ساخت؟ و مهمتر از همه، سیر تحول فکری و شیوه بیان او چگونه بود؟ این پرسش‌ها و بسی پرسش‌های دیگر نباید بی‌جواب بماند. چرا که هدایت، مثل هر نویسنده نامداری، در جریان فرهنگ ایران مسئول بوده است و بازماندگانش باید بکوشند تا از پشت نقاب او - که به مرور زمان شکل اساطیری به خود می‌گیرد - شخصیت حقیقی‌اش را ظاهر کنند. کتابی که با چنین مدخلی آغاز می‌شود از همان نخستین سال انتشارش لوله‌ای در جامعه ادبی کشور ما به وجود آورد که همه می‌خواستند آن را بخوانند. کتاب فرزانه نخست به زبان فارسی و در پاریس چاپ شد نوشتیم چاپ، چون انتشار به شیوه منظمی نداشت. فرزانه آن را در ۵۰۰ نسخه و در دو جلد چاپ کرده بود و به شیوه خاص خودش نسخه‌هایی از آن را با ذکر شماره برای این و آن فرستاده بود. خبرش را نخستین بار بخش فارسی رادیو بی. بی. سی منتشر کرد و از همان روزهای نخست خبر شدگان بحث و گفتگو درباره آن را آغاز کردند. کتابی

که ناشر ندارد، پخش ندارد، جای فروش ندارد چگونه می‌توان پیدا کرد؟ نگارنده در سال ۶۸ در جمع نویسندگان مجله دنیای سخن روزگار می‌گذرانند در هر جمع و محفل ادبی شنونده و درگیر این صحبتها بود و در جمع هزاران مشتاق و نیازمند مطالعه آن قرار داشت. خبرها حاکی از آن بود که نسخه‌هایی از آن به ایران آمده و بعضی از خواص آن را در اختیار دارند. در محافل ادبی و مطبوعات ادبی و لوله‌ای شده بود که باید آن را خواند من هم در جمع ولوله کنندگان می‌خواستم کتاب را بخوانم. این و آن که کتاب را دیده و یا خوانده بودند مثل یک داغ دل گذاشتن سرنخ را نمی‌دادند و یا می‌دادند و ما را به آن سرنخ‌ها دسترسی نبود. در محیط سرکوفته ادبی چرا این ولوله بپا شده بود. اصلاً چرا دوباره نام هدایت با این شدت و غلظت مطرح شده بود؟ تا آن روز من هرگز با چنین بازتابی برای چاپ یک کتاب رویه‌رو نشده بودم. آیا به خاطر بعضی علائق شخصی وضعیت را چنین احساس می‌کردم؟

شاید!

سرانجام دوستی خبر داد که علی دهباشی این کتاب را دارد، اما ما را با علی دهباشی چه کار؟ آیا ما نزد این آقا محلی از اعراب داریم؟ به امتحانش می‌ارزید. به سراغش رفتم (فکر می‌کنم برای اولین بار همراه با دکتر مجابی در دفتر نشر اسپرک) این آقا را از نزدیک دیدم. برخورد مهربان و صادقانه‌اش به یک (التماس دعا!) می‌ارزید. برخورد اول از هر شخصیتی تأثیری به جای می‌گذارد. یکی شازده و یکی خان، علی دهباشی با آن جثه ظریف و وضعیت پرمشغله‌اش مثل خانها مرا مخاطب قرار داد: آقا شما این کتاب را زودتر از اینها باید می‌خواندید، کتاب من نزد این و آن است، می‌برند می‌خوانند و می‌آورند، تا دو روز دیگر برای شما می‌آورم!

- آدرس بدهید خدمت می‌آیم!

- نه آقا تا دو روز دیگر خودم برای شما می‌آورم، در هدایت‌شناسی شما تردید ندارم؛ این

کتاب خیلی به کار شما می‌آید!

توی دلم گفتم: آقا هدایت‌شناسی چیه، کتاب را می‌خواهم بخوانم، بخوانم، بخوانم!

آیا این یک وعده سرخرمن بود، یا یک جور از سرخود و اکردن. یا نمایش یک اثر خوب گذاشتن. در کمال ناباوری دو روز بعد (خان) به دفتر مجله دنیای سخن آمد و کتاب را در انتظار به دست من داد. همانجا، چندتن از شاخص‌ها، کتاب را از خان خواستند: (پس ما چی؟). شاخص‌ها در نوبت قرار گرفتند، کتاب را مثل گنجی در بغل گرفتم، و در طرفه‌العینی از نظرها پنهان شدم. کتاب از بس خوانده شده بود شیرازه‌اش از هم گسیخته شده بود، توی اتومبیل و کنار خیابان نمی‌شد آن را خواند. در حال رانندگی هم نمی‌شد آن را ورق زد آنهم کتابی که شیرازه‌اش جگر زلیخا شده بود. بار اول خواندنش غروب یک روز را به سپیده صبح پیوند زده بود. وقت بود که دوباره خوانده شود. دوباره خوانده شد. بار سوم تازه مرا به صرافت فتوکپی و فیش برداری انداخت. اما وقت تمام شده بود.

م.ف. فرزانه

## آشنایی با صادق هدایت

۱. آنچه صادق هدایت به من گفت

۲. صادق هدایت چه میگفت

و

پرونده چند یادبود

نشر مرکز

اسماعیل جهشیدنی

## خودکشی صادق هدایت

با همکاری اسماعیل جهشیدنی  
مجلس سلسله مقدم

تقریبا



تهران مهرشهر کهن ۲۱۳۳۳

امروز که پس از شش سال به آن واقعه می پردازم، فوری ترین سنوال اینست: آیا شوق خواندن این کتاب فقط برای من چنین وضعیتی به وجود آورده بود؟ فوری ترین پاسخش یک (نه) با حروف سیاه است. یکی دو دوست دور و برم، در همان دو روز نویتی که در کنارم بودند همین حالت را داشتند، بعدها که (خان) مرا با فرزانه آشنا کرد و قلمم را در قلم دوست نادیده پاریس ماندگار گذاشت و در نهایت شگفتی صاحب یک دوره کامل با شماره (۴۱۹) از پانصد جلد نمره گذاری شده نویسنده شدم<sup>۳</sup>، وضعیت را چنان دیدم که در خود دیدم، بسیاری از دوستان و هم مشربان بدتر از خودم با هزینه گزاف به نسخه برداری پرداختند، فتوکپی کامل و صحافی جداگانه، همه می خواستند این کتاب را هم بخوانند و هم داشته باشند، تأثیر مطالعه در من و دیگران کمابیش شبیه هم بود، چه آنها که خود نویسنده و یا شاعر بودند، چه آنها که فقط اهل مطالعه جدی کتاب بودند. در یکی از دوستان و همکارانم تأثیر شگفتی به جای گذاشت. در یک رمان نویس صاحب نام کار به آنجا کشید که شوریده و سرازیرا شناخته رمانی خلق کرد با نام «بیکر فرهاد» و هیچ ابائی نداشت که بگوید: فرزانه رمان نوشته است و من هم یک رمان!

... چرا؟ چرا کتاب فرزانه درباره صادق هدایت چنین بازتابی به وجود آورد؟ این بازتاب تا چه اندازه به شرایط اجتماعی، تاریخی و ادبی روزگار ما ارتباط دارد؟

### ویژگی های کتاب فرزانه

کتاب فرزانه نه زندگینامه است و نه نقد و تفسیر آثار، در حالیکه به هر دو مورد از زندگی و

آثار صادق هدایت به طور جدی پرداخته شده است. خود فرزانه عناوین کتاب را چنین انتخاب کرده است: قسمت اول آنچه صادق هدایت به من گفت و قسمت دوم: صادق هدایت چه می گفت؟ گرچه فرزانه مدعی این نیست که در بخش اول خواسته زندگی هدایت را بنویسد. اما عملاً مطالب و مسائل مطرح شده در این بخش طوری نوشته شده که خواننده به بخش های مهمی از رازها و پنهانی های زندگی این نویسنده بزرگ نزدیک می شود، یکی از ضعف های کار فرزانه بی توجهی به تاریخهاست. خواننده برای اینکه بدانند وی اولین بار در چه تاریخی به دیدار هدایت رفته و با او آشنا شده ناچار به حدس و گمان می شود، نتیجه این که در یکی دو سال آخر زندگی و یا سه چهار سال قبل از مرگش به خاطر اشتیاقی که برای دیدار و آشنائیش داشته، به وسیله سید صادق گوهرین یکی از دبیرانی که در دبیرستان به او درس می داده و با هدایت دوستی داشته به ملاقاتش می رود. این سال دقیقاً چه سالی است، مشخص نمی شود، اما هرچه هست به سالهای آخر زندگی هدایت مربوط می شود. یکی از شگفتی های کار فرزانه که خودش هم به آن اعتراف کرده نوشتن به کمک حافظه است. اما حافظه ای که به ندرت دچار اشتباه شده و هیچیک از نزدیکان هدایت و کسانی که با هدایت نسبت و دوستی فامیلی و یا کاری داشتند و اکثر آنها در سالهای اول انتشار کتاب در قید حیات بودند (از جمله آنجوی شیرازی) نتوانستند از فرزانه میج گیری بکنند:

«امروز که این یادداشت ها را می نویسم نزدیک به سی و هفت سال از مرگ صادق هدایت می گذرد... چنانکه از قراین برمی آید من یکی از آخرین نزدیکانش بودم که او را پیش از این حادثه [حادثه خودکشی] دیدم.»

فرزانه، گویی که از قبل با سئوالاتی از این قبیل که: چگونه می شود به کمک حافظه این همه جزئیات را به خاطر سپرد و بعد از سالها آن را نوشت و خطا کار هم نبود در نوشته خود به خواننده یادآور می شود که کار او از روی صداقت انجام گرفته و ممکن است با واقعیت ها تطبیق نکند:

«... گفتم در نهایت صداقت و نه در کمال واقعیت زیرا در طول چند سال آشنایی با هدایت، هرگز جریان ملاقات هایمان را کتباً یادداشت نکردم تا بعداً به شکل روزنامه ای شخصی بکار ببرم - جز یک بار و آنهم در روز اول ماه آوریل ۱۹۵۱، یعنی نه روز قبل از خودکشی او بود - با وصف این، خاطراتی را که نقل می کنم به قدری در ذهنم روشن و زنده است که انگاری همین دیروز اتفاق افتاده، شاید آنها را در این سال های دراز مثل آتش زیر خاکستر، برای روز مبادانگهداری کرده بودم!»

اگر این اعتراف را بپذیریم - که ناچار می پذیریم - آنچه که او را در تدوین هرچه کاملتر این خاطرات یاری داده همان صداقتی است که خود بدان اشاره کرده، همین صداقت به اثر او ویژگی هایی بخشیده که آثار دیگر دوستانش ممکن است فاقد آن بوده باشند. درباره هدایت بسیاری از دوستانش تا زنده بودند سکوت کردند و یا اگر هم چیزی نوشتند تا به حد فرزانه دقیق نبوده است. حتی حسن قائمیان که زودتر از همه هرچه در چپه داشت و هرچه را به یاد می آورد انتشار داد قادر

نبود این چنین به جزئیات توجه کند. خاطره نویسان به بخش هایی اشاره کردند که خود درگیر آن بودند، مثل دکتر خانلری و یا آقای انجوی که در مجموع بیشتر از دیگران به هدایت پرداختند و آنها دوست، همکار و هم مشرب بودند درحالیکه فرزانه خیلی زود مرید افکار و معلومات هدایت شده بود، فرزانه گرچه شرح دیدار هایش را جزء به جزء در همان زمان دیدار نوشت اما ناخود آگاه هرچه را که از او به دست می آورد گرامی می داشت و حفظ می کرد، مثل تقدیم نامه ها، یا حتی خطی که روی بطری نوشابه زده بود، نگه داری این اسناد در واقع کار همان ضبط خاطره ها را انجام داد، بدون تردید همین نوشته های کوتاه و چند خطی به او کمک کرد تا به هنگام نوشتن کتابهایش وقایع و حتی حرفها و نکته های ضبط شده در آن حرفها را به خاطر آورد. در واقع این موضوع به ویژگی های شخصیتی خود فرزانه هم ارتباط دارد. فرزانه به عنوان یک شاگرد دبیرستانی با معلمی سر و کار داشت به نام جواد فاضل که به گفته خود او جواد فاضل در آن دوران روزنامه نگار و داستان نویس مشهوری بود اما فرزانه به جای این که تحت تأثیر جواد فاضل قرار گیرد و از راه و روش او پیروی کند مجذوب هدایت شد که اختلاف مشربی شان بسیار زیاد بود. زمانی که فرزانه با هدایت آشنا شد شهرت و اعتبار هدایت ارزش خاص بود، همه کس او را نمی فهمید و یا نوشته هایش را نمی توانست بخواند و بفهمد. خاطرات فرزانه و دلستگی و شیفتگی وی نسبت به هدایت نشان می دهد که برخلاف نظر برخی از منتقدین و بدگویان است همه شهرت او پس از خودکشی حاصل نشد، گرچه «آهن گداختهی شهرت هدایت را پس از مرگ گویندند» اما در همان روزگاری که حضور فیزیکیش در میان بود باز هم آنچنان اهمیت و شهرتی داشت که برخلاف رسم روزگار نویسنده ای (ابوالقاسم پر تو اعظم) بی مراجعه به خود او کتابی در شرح احوالاتش نوشت. کتابی که هدایت از دیدن آن خوشحال نشد:

«من از هرچه شهرت شوخی و چندی است غم می نشیند.»

شاید تربیت فرانسوی فرزانه، فرانسه ای که مهد هنر و ادبیات مُدرن شده بود به او کمک کرد که از مجموعه خاطراتی که از هدایت داشته نکات مهم و ارزنده را بیرون بکشد و تصاویر بدیعی از زندگی او را بنویسد، نمونه اش آنچه که از محیط کار هدایت در دانشکده هنرهای زیبا نوشته است:

«میز کارش شبیه میز مستخدم ها بود» و یا آنچه که درباره شخصیت ادبی او از زبان خودش شنیده بود:

«مضحک اینست که اغلب مرا به این و آن می بندند... به گی دو موپاسان، ادگار پو، چخوف... درست است اول ها و بعضی وقت ها حتی بدون اینکه خودم متوجه شده باشم به نسبت موضوع یک چیزهایی از این ها هست... ولی اصل مطلب جای دیگر است، اصل مطلب توی نگاه است، توی گوش است. همان مطلب را، همان چیز را، همان داستان را می شود به صورت های مختلف نقل کرد... و شاید کسی که بیشتر از همه به من تأثیر کرد «گوینو» باشد یا حتی پیرلوتی، تو نول ها و قصه های شرقی شان، بخصوص گوینو، وقتی معلوماتش را خواندم دیدم داستان تو همین نواحی

می‌گذرد اما جور دیگر، غیر از آنچه خود اینجایی‌ها دیده و شنیده‌اند و نقل کرده‌اند.» فرزانه می‌نویسد: «هدایت تا آخر عمرش کار می‌کرد، گیرم به جای آفریدن آثار شاعرانه، به ترجمه و تحقیق و بخصوص دست انداختن و انتقاد تند از محیط زندگیش می‌پردازد. هدایت نه تنها به کار جدی عادت دارد، بلکه به قدری در کار سخت گیر است که قبول ندارد مولای درز کوچکترین رفتار و کردار انسانی برود. ولی بعد از زجر و مشقتی که برای چاپ آثارش و بخصوص بوف کور متحمل می‌شود با چنان رکود و عکس‌العمل‌های احمقانه‌ای روبه‌رو می‌شود که صدایش بی‌پژواک می‌ماند.»

کتاب فرزانه به حق در چاپ پاریس و چاپ تهران با استقبال عمومی اهل ادبیات روبرو شد. و حتی استقبال از ترجمه کتاب به زبان فرانسه نشان می‌دهد که نگارش و انتشار چنین کتابی در ادبیات جهان اهمیت داشته است چرا که نویسنده ضمن معرفی درست و کاملی از شخصیت هدایت به محیط زندگی و محیط ادبی ایران نیز پرداخته و به خواننده جدی و علاقمند اطلاعات وسیع و گسترده‌ای داده است.

۷۳/۱۱/۲۰



یادداشت‌ها:

۳۴۸

۱. خودکشی صادق هدایت - اسماعیل جمشیدی - انتشارات زرین - ۷۳.
۲. آشنایی با صادق هدایت - م. ف. فرزانه - نشر مرکز - ۷۲.
۳. فرزانه در سال ۱۹۸۸ کتاب خود را در دو جلد و به تعداد ۵۰۰ نسخه چاپ کرده و همه آن را شماره گذاری کرده بود تا بداند برای چه کسانی فرستاده و چه بازتابی داشته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی